

کسب و کار مهدوی

زمین از حجت خدا خالی نمی ماند

سه ریال پول احتیاج دارم. پیرمرد قفل ساز، قفل را نگاه کرد و دید قفل، بی عیب و سالم است. گفت: مادر، چرا مال مسلمانی را ارزان بخرم و حق کسی را ضایع کنم؟ این قفل تو اکنون هشت ریال ارزش دارد. من اگر بخواهم سود کنم، به هفت ریال می خرم. زیرا در این معامله، بیش از یک ریال سود بردن، بی انصافی است. اگر می خواهی بفروشی، من هفت ریال می خرم و باز تکرار می کنم که قیمت واقعی آن هشت ریال است، من چون کاسب هستم و باید نفع ببرم، یک ریال ارزان تر خریداری می کنم.

پیرزن ابتدا باور نکرد و گفت: هیچکس این قفل را سه ریال از من نخرید. تو اکنون می خواهی هفت ریال از من بخری؟! به هر حال پیرمرد قفل ساز، هفت ریال به آن زن داد و قفل را خرید. وقتی پیرزن رفت، امام زمان (عج) خطاب به من فرمودند: مشاهده کردی؟! این گونه باشید تا من به سراغ شما بیایم. ریاضت و سیر و سلوک لازم نیست. مسلمانی را در عمل نشان دهید تا من شما را یاری کنم. از بین همه افراد این شهر، من این پیرمرد را انتخاب کردم. چون او دین دارد و خدا را می شناسد. از اول بازار، این پیرزن برای فروش قفلش، تقاضای سه ریال کرد، اما چون او را محتاج و نیازمند دیدند، همه سعی کردند از او ارزان بخرند و هیچکس حاضر نشد حتی سه ریال از او بخرد. درحالی که این پیرمرد به هفت ریال خرید. به خاطر همین انسانیت و انصاف این پیرمرد، هر هفته به سراغش می آیم و با هم گفت و گو میکنیم. زمین از حجت خدا خالی نمی ماند. این ما هستیم که قلب و ذهنمان را از خدا و حجت او تهی کردیم. بی ترس و پروا لقمه ی حرام می پیچیم و به زبان خود را مشتاق دیدار حضرت مهدی (عج) می دانیم.

منبع: کیمیای محبت

ملاقات با امام عصر

چندی پیش در گذر از بازار بودیم. به قصد خرید تحفه ای درویشی، قیمت ها را پرس و جو می کردیم. این سو تا آن سوی بازار تفاوت قیمت ها به قدر فرق زمین و آسمان بود. ته بازار که رسیدیم دستمان خالی و جیبمان از دست خالی تر!

این روزها شرایط اقتصادی به قدری نامساعد است که کاسبان دست از عدالت و انصاف شسته و از تحریم کاسبی می کنند. اما کاش بدانند که شاید در میان مشتریان یکی از آنها امام زمانشان باشد. نقل است که مردی سالها در آرزوی دیدن امام زمان (عج) بود و از اینکه توفیق پیدا نمی کرد امام را ببیند، رنج می برد. مدّت ها ریاضت کشید. شبها بیدار می ماند و دعا و راز و نیاز می کرد. معروف است هرکس بدون وقفه، چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله (کوفه) برود و نماز مغرب و عشاء خود را آنجا بخواند، سعادت تشرّف به محضر امام زمان (عج) را خواهد یافت. این مرد عابد مدّت ها این کار را هم کرد، ولی باز هم اثری ندید. (ولی به خاطر این عبادتها و شب زنده داری ها و... صفا و نورانیت خاصی پیدا کرده بود). تا اینکه روزی، به او الهام شد:

«الان حضرت بقیه الله (عج)، در بازار آهنگران، در مغازه پیرمردی قفل ساز نشسته است. اگر می خواهی او را ببینی، به آنجا برو!» او حرکت کرد و وقتی به آن مغازه رسید، دید حضرت مهدی (عج) آن جا نشسته و با آن پیرمرد گرم گفت و گو هستند.»

ادامه داستان از زبان آن شخص:

به امام (عج) سلام دادم. حضرت جواب سلام را داد و به من اشاره کرد که اکنون ساکت باش و تماشا کن! در این حال دیدم پیرزنی که ناتوان بود، عصا به دست و با قد خمیده وارد مغازه شد و قفلی را نشان داد و گفت:

آیا ممکن است برای رضای خدا، این قفل را سه ریال از من بخرید؟ من به این

خودمونی

شماره ۲

سلام!

تا حالا مارپله بازی کردی؟

می دونی که تو این بازی آکه با پله هم فونه بشی صعور می کنی و بالا می ری و آکر با مار هم فونه بشی سقوط می کنی و پایین می افنی.

گاهی می شه پایین باشی اما سر و کارت با پله بیفته و پند رریف فونه رو بلیکا بالا بری و گاهی هم بالایی ولی سروکارت با مار می افته و گزیده می شی و پایین می افنی.

در زندگی هم ممکنه پایین باشی و خدا نر زبان هایی مانند شغل فوب، کتاب فوب یا دوست فوب سرراحت بگذاره که اوج بگیری و گاهی می شه بالا باشی (ثروت، تمیلات، ایمان و تقوا و ...) و گرفتار نیش مارهایی هممون مال فرام، غرور یا همنشین بر بشی و اینها تو رو پایین بکشند و به زمین بزنند.

(سوره ی عزیز، آیه ی ۲۳)

بنابراین کسی که پایینه نباید از بالا رفتن ناامید بشه چون نر زبان های زیادی در مسیر هستند و کسی که بالاست نباید مغرور بشه حتی آکر این برتری در علم و ایمان باشه.

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است راهروگر صد هنر دارد توکل بایش

آنچه از همه چیز ارزشمندتره فرجام و عاقبت کار ماست، فرجام کار ما و دیگران برامون نامعلومه و سرانجام هر کسی به دست فودشه، ((والعاقبه للقری)) (سوره ی طه، آیه ی ۱۳۲)

آسمان فرست پرواز بلندی است ولی قهقهه این است چه اندازه کیوتر باشی

از دیروز برای فردا

در شرایط فتنه گون چه باید کرد؟

پاسخ این است که اگر در شرایط فتنه اوضاع و احوال برای ما روشن و قابل تحلیل نیست، به فرموده امیرالمؤمنین (ع) باید همچون بچه شتر دوساله باشیم که نه پشتی دارد که به فتنه گران سواری دهد و نه شیر دارد تا فتنه گران او را بدوشند. [نهج البلاغه حکمت ۱] پس در این شرایط باید به گونه ای بود که فتنه گر نتواند هیچ استفاده ای از شخص کند.

اما اگر آن چنان اهل تحقیق و روشن بینی هستیم که در شرایط فتنه هم اوضاع و احوال برای ما روشن و قابل ارزیابی است، رسالت ما سنگین تر خواهد بود. در این شرایط انسان روشن بین باید با روشنگری های خود، حق و باطل را از هم جدا نماید. حق را زیبا و باطل را زشت جلوه دهد آن گاه مردم را به حق فرا بخواند و از باطل دور نماید.

فتنه ی سال ۱۳۸۸ اگرچه باعث ضربات مادی و معنوی جبران ناپذیری برای مردم و نظام ما شد (که همه ی مسئولیت آن برعهده ی فتنه گران است) اما موجبات بلوغ فکری ملت و رسوایی منافقان را فراهم آورد که باید این دستاورد را غنیمت شمرد و از تجربیات آن برای جلوگیری از موارد مشابه بهره برد.

جشن مردمی و مناسبت ملی ۹ دی که هر ساله برگزار می شود به این دلیل است که مردم، این بلوغ فکری و کسب تجربه و همچنین رسوایی منافقین را برای خود پیروزی و سربلندی به شمار می آورند و شکرگزار لطف خدا برای پیروزی در این آزمون خطرناک هستند. همچنین یوم الله ۹ دی برای مردم ما مناسبتی است جهت تجدید پیمان با ولی فقیه و نایب امام زمان (ع) که با کمک خدا ما را از گردنه های خطرناک بسیاری عبور داده و خواهد داد.

کربلا بود. **برخلاف باور برخی خوارج، افراد خشکه مقدس نبودند که بروند به پستوها و گوشه ها و مشغول نماز شوند؛ بلکه در جامعه حضور داشتند و در مسائل دخالت می کردند و چون نادان بودند و در تحلیل سیاسی ضعف داشتند ابزاری می شدند برای پیشبرد اهداف باطل افراد خائن.** [نهج البلاغه، خطبه های ۳۶ و ۱۲۷] بنابراین فتنه ی خوارج به این دلیل شکل گرفت که این گروه با ظاهری موجه، با پیشانی های پینه بسته از سجده های طولانی و حافظ قرآن ابزاری برای پیشبرد باطل بودند.



دو ویژگی مهم فتنه یکی «ناگزیر بودن» آن است و دیگری «نسیبی بودن» آن. ناگزیر بودن فتنه یعنی اینکه هیچ جامعه ای از تندباد فتنه ها در امان نیست. به ویژه جامعه ای که ادعای پیروی از حق دارد. [سوره ی عنکبوت، آیه ی ۲]

نسبی بودن فتنه یعنی فتنه، برای همه یک امر صد در صد منفی نیست. چرا که اگرچه عده ای در گرما گرم فتنه می سوزند و فرو می ریزند ولی عده ای در این شرایط پخته و بالغ می شوند. طبق حدیثی از امام باقر (ع) افراد جامعه آن اندازه دچار فتنه می شوند تا پاکان از ناپاکان جدا گردند [بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۳] به همین دلیل پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

در آخرالزمان، فتنه را ناخوش نداشته باشید زیرا فتنه، منافقین را نابود می کند. [میزان الحکمه، حدیث ۱۵۷۴۸]

منافق در شرایط فتنه گون، درون ناپاک خود را نشان می دهد و رسوا می شود.

حضرت موسی (ع) پیامبر قوم بنی اسرائیل، پس از مدت ها جهاد و تلاش، به دستور خدا سی روز برای اعتکاف و عبادت پروردگار خود، مردم را ترک کرد و به کوه رفت اما ده روز به این موعد اضافه شد و بازگشت ولی مردم، ده روز به تأخیر افتاد. (سوره ی اعراف، آیه ۱۴۲)

حضرت موسی (ع) برای این ایام غیبت، برادرش هارون را به عنوان نایب و جانشین خود برگزید و از مردم خواست از وی پیروی کنند. اما در این مدت فردی به نام سامری با مجسمه ای از طلا که به شکل گوساله بود مردم را فریفت و مردم به پرستش آن گوساله روی آوردند.

حضرت موسی پس از بازگشت، آن گوساله را شکست و به آب انداخت اما با این که سزای فتنه انگیزی و فتنه گری سامری کشته شدن بود، حضرت موسی او را به قتل نرساند و به محصور کردن او بسنده کرد؛ چرا که سامری فتنه گر به دلیل شرافت اجدادش، هنوز در میان برخی از مردم ساده لوح، دارای مقبولیت بود.

اما فتنه و فتنه گری به چه معناست؟

فتنه گری یعنی گرد و غبار آلود کردن فضای فکری جامعه به گونه ای که شناخت حق از باطل دشوار شود. بنابراین فتنه گر کسی است که با پوششی از حق، باطل را تبلیغ می کند و در پی نهادینه کردن باطل است. بنا به فرموده ی مولا امیرالمؤمنین علی (ع) یکی از بزرگترین حق ها، حق مردم در حکومت اسلامی است و یکی از مصادیق حق مردم در حکومت، رأی و خواسته ی مردم است و کسی که با ظاهری موجه بخواهد در برابر این حق بایستد در حالی که خود را حق جلوه می دهد فتنه گر است.

از فتنه های دوران حکومت امیرالمؤمنین علی (ع) فتنه ی خوارج بود؛ همان خوارجی که به دلیل ضعف تحلیل و بی تقوایی سیاسی، مکرر دچار انحراف شده و ابزار دست دشمنان اسلام مانند معاویه می شدند. یکی از این موارد آنجا بود که در جنگ صفین، معاویه با حربه ی «مذاکره» با استفاده از نفوذی ها و با سوار شدن به موج نادانی و بی بصیرتی خوارج حاضر در لشکر امام علی (ع) جنگ باخته را پیروز شد و از آن محملی ساخت برای ادامه ی همه ی جنایات بنی امیه در طول تاریخ که یک مورد آن حادثه



حلقه بازار عرفان حلقه (۲)

خلاصه ی مطالب شماره ی قبل:

عرفان حلقه، شعور کیهانی را طرح می کند و هدف آن در افق عالم مادی تعریف می شود. مدعیان این عرفان معتقدند که در اثر ارتباط با آن به خداشناسی میرسند و این حرف آنها غیر قابل اثبات است.

متأسفانه استفاده از نقاط ضعف برخی افراد حاضر در جامعه یکی از متداول ترین راه های جذب جریان های فکری نوظهور است و ادعای درمان سخت ترین بیماری ها در سریع ترین زمان، به ابزاری برای جذب افراد تبدیل شده است.

عرفان حلقه نیز از این راهکار دریغ نکرده و ادعا دارد با آموزه های عرفانی خاص خود می تواند بیماران جسمی و روحی را مداوا کند. در این شاخه درمانی، بیمار توسط فرادمانگر به شبکه شعور کیهانی متصل شده و ضمن ارائه اطلاعاتی از نحوه اتصال خود از طریق دیدن رنگها، نورها، احساس حرکت و فعالیت نوعی انرژی در درون بدن و همچنین از طریق گرم شدن، سرد شدن و...، اعضای معیوب و تنش دار بدن او مشخص شده و با حذف علایم، روند درمان آغاز می شود.

طاهری در کتاب «موجودات غیر ارگانیک» تقسیم بندی را انجام می دهد؛ نام موجوداتی را غیر ارگانیک می گذارد و نوع A و B مشخص می کند؛ که نوع A همان اجنه هستند و نوع B کالبدهای ذهنی یا ارواح گذشتگان و مدعی است که اجنه یا ارواح گذشتگان، در وجود افراد رسوخ می کنند و منشأ اختلالات ذهنی، روانی و حتی جسمی در افراد می شوند. ادعا دارند هنر مسترهای عرفان حلقه، این است که این موجودات غیر ارگانیک را از بدن افراد خارج می کنند و در اصطلاح برون ریزی می کنند. اما این تقسیم بندی که منشأ علمی ندارد پس از مدت کوتاهی عدم کارایی و بدتر از آن مخرب بودن خود را به منصفه ظهور رساند و امروز نیز حجم زیادی از شکایات علیه رهبر این فرقه و جریان عرفان حلقه را شکایات مربوط به امور پزشکی و درمانی شکل می دهد.

یادداشتی بر خاطرات سفیر



«خاطرات سفیر» حکایت دختری ایرانیست که برای ادامه ی تحصیل در مقطع دکترا به فرانسه می رود؛ اما طولی نمی کشد که متوجه می شود که تنها یک دانشجوی معمولی نیست؛ بلکه به عنوان تنها مسلمان ایرانی نماینده و فرستاده ای از کشورش و پاسخگوی همه ی نقاط قوت و ضعف آن می شود.

«و من شدم «ایران»!... انگار من مسئول همه شرایط و وقایع بودم. چاره ای نبود و البته ازین ناچاری ناراضی هم نبودم... تصمیم گرفته شده بود! من سفیر ایران بودم و حافظ منافع کشور و مردمش...»

مواجهه او با آدم های مختلف و اتفاقات متفاوت، این خاطرات را جذاب تر می کند؛ از قبول نشدنش در بهترین دانشگاه فرانسه تنها به دلیل حجابش و دست ندادن با سرشناس ترین استادان مرد تا برگزاری دعای عهد در اتاق خوابگاه و خواندن دعای کمیل برای «یک سلیم النفس»

در بخش هایی از این کتاب می خوانیم:

«واویلا... خودش بود؛ قتلگاه من! قلبم سر جاش بالا و پایین می پرید. بعد، یهو تیشش رو توی زانوی پای چپم و بعد توی پاشنه پای راستم حس کردم. اون قدر موضوع مهم برای فکر کردن داشتم که این یکی خیلی هم مهم نباشه.

وارد اتاق استادان شدیم. خانوم فراندون معرفی فرمودن: «این هروه است، استاد راهنمات. پاتریک و هانری هم از استادای ما هستن. این هم لورانس منشی دوم لابراتوره.» و با هیجان خاص و لبخند چشمش رو دوخت به دستای جماعت!

هروه، پاتریک، هانری و خانوم منشی دوم که البته اون روز من اسم هیچ کدوم رو درست یاد نگرفتم، اومدن جلو که مراسم آشنایی برگزار بشه. هروه دستش رو آورد جلو که دست بده.

دکلمه ام رو شروع کردم: «بخشید... خیلی عذر می خوام! من مسلمانم و با آقایون نمی تونم دست بدم. اصلاً قصد بی احترامی نیست. این یه دستور دینییه. من نمی تونم تغییرش بدم. باز هم ازتون عذر می خوام.» هروه دستش رو یهو کشید عقب و گفت: «اوه... که این طور! متوجه شدم.»

آقای استاد دوم، در حالی که مطمئن نبود درست فهمیده باشه، داشت دستش رو می کشید

عقب خوشبختانه. دو تا دستم رو بردم بالا که بذارم کنار هم و به نفر دوم ادای احترام کنم که ظاهراً طرف اشتباه برداشت کرد و دستش رو دوباره آورد جلو. عجب غلطی کردم! دوباره توضیح دادم: «بخشید... خیلی عذر می خوام! من مسلمانم و با آقایون نمی تونم دست بدم. اصلاً قصد بی احترامی نیست. این یه دستور دینییه. من نمی تونم تغییرش بدم. باز هم ازتون عذر می خوام.» آقای استاد دوم به سرعت دستش رو برد عقب و گفت: «باشه. باشه. متوجه شدم.»

رسیدم به خانوم منشی. دستش رو یهو کشید عقب و ازم عذرخواهی کرد! این مدلش دیگه واقعاً نادر بود. دستم رو بردم جلو و گفتم: «روز به خیر. گفتم که با آقایون نمی تونم دست بدم؛ یعنی با خانوما می تونم دست بدم. حالتون خوبه؟ از آشنایی باهاتون خوشبختم.» دستش رو دوباره آورد جلو و گفت: «آهان! بله... متوجه شدم.»

آقای استاد سوم که همزمان با خانوم منشی دستش رو کشیده بود عقب، وقتی دید با خانوم منشی دست دادم، فکر کرد تغییر نظر دادم و دوباره دستش رو آورد جلو. - بخشید... خیلی عذر می خوام! من مسلمانم و با آقایون نمی تونم دست بدم. اصلاً قصد بی احترامی نیست. این یه دستور دینییه. من نمی تونم تغییرش بدم. باز هم ازتون عذر می خوام.

وقتی از اتاق می اومدیم بیرون، بهت رو توی صورتشون دیدم و صدای خانوم منشی دوم رو شنیدم که می گفت: «اوه... خدای من... چقدر پیچیده بود!»

به کوشش: سرکار خانم نیلوفر شادمهر
ناشر: انتشارات سوره مهر
موضوع کتاب: ادبیات
نوبت چاپ: اول
تاریخ چاپ: ۱۳۹۶
شمارگان: ۱۱۰۰
تعداد صفحه: ۲۲۴
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۳-۵۸۵-۷



چالش کته و ماست

میکفت نفورا! متی دکتر مسابی و پروفیسور سمیعیم میکفتن نفورا! ولی فب کرامپ های شدید شکمم پیروز شد و تصمیم گرفتم اون غذای نوسافته رو بفورم. غذارو آوردم اتاق. ته یفپال یه ماست پیدا کردم که فیلی از تاریخ انقضاش نگزشته بود و مال یک هفته پیش بود. دیکه فب آب که از سرگزشت چه یه وهب چه...

عزمم جزم بود برا رفتن به دل بلا... زنگ زدم به اینترن کشیک اتفاقات و گفتم داراش من دارم فلان چیزو میفورم؛ اتمالا تا چند ساعت دیکه با علایم مسمومیت مزاحمت میشم! قریون دستت تا غزام تموم میشه بگرد آنتی دوت مناسب پیدا کن. اونم گفتم باشه فیالت رامت...

فلاصه که معونمو تا ته فوردم الانم عالم فوبه فوبه... البته همراهای تفت کناری زیار سر و صدا میکنن و نمیزارن استراحت کنم. این لوله NG توی بینیم هم یه کم ازبتم میکنه. از بفش رافلی ۲ پیمانیم راضیم؛ پرستارای فوبی داره.

راسی به زودی قراره معروف بشم! ظاهراً به عنوان مورد ناشناخته مسمومیتی که با هیچ کدوم از آنتی دوت ها جواب ندراره قراره کیس ریپورت (case report) بشم. اساتید میکنن که مقاله فوبی درمیار. من دیکه برم استراحت کنم که برا اتاق عمل عصر چون داشته باشم. دلم برا اون تکه های معدم که قراره ازم جدا بشن تنگ میشه...

یه روزایی هست که توی فوابگاه هستی و مال فوشی نداری... (دیکه فودتون مشکل رو در ارامه مدس بزیند!)

القصه... میبوری مالتو فوب کنی ولی از انواع ORS و لوپرامید و کوفتامید فبری نیست و میبوری روی بیاری به ننه چون تراپی! بله درسته! کزیننه مناسب کته و ماسته...

باید بلند میشدم و دست به کار. ولی فب آدم مریض که عوصله آشپزی ندراره. (مالا نیس وقتای دیکه عوصله دارم) با هر سفتی بود برنبو پاک کردم و قابلمه و نمک به دست رفتم آشپزفونه. برنبو فیس فورده و نفورده ریتم توی قابلمه، نمک زدم و زیرشو زیار کردم.

یه مدت بعد توی اتاقم بودم که بوی غذای به نسبت جزغاله توبهمو جلب کردم. بله درسته ته غزام سوقته بود. درش رو که باز کردم تازه یارم اومد روغن یارم رفته. مالا فدا سرم! فیلیم نسوقته بود ولی مشکل این بود که برنج هنوز سفت سفت بود و اصلاً به مرغه دم کشیدنم نرسیده بود. از نبوغم استفاده کردم و یه مقدار آب ریتمش روش و یه کم همش زدم و دوباره کزاشتمش روی گاز. نیم ساعت بعد که برگشتم با یکی از توانایی های بالای فوردم آشنا شدم. کل برنج به رنگ قهوه ای مایل به سیاه شده بود.

چالب تر اینکه هنوزم سفت و نیفته بود. عقلم میکفت نفورا! اماسام میکفت نفورا! کل کاتشات

یک قشق مهربانی

طرح ساماندهی غذای سلف سرویس دانشگاه علوم پزشکی جهرم در طی سه هفته از اجرا با جمع آوری حدود ۱۵۰ پرس غذا و چند کیلو میوه، مهمان چند خانواده و تعدادی از دانشجویان و پرسنل دانشگاه شد.



شماره سیزدهم نشریه حنان
مدیر مسئول: فاطمه آتشی
سرمدبیر: فاطمه فرجی

فاطمه آتشی «پزشکی ۹۳»
صابر دیانت «پرستاری ۹۴»
عاطفه رحمانیان «پرستاری ۹۵»
زهرا قانندی «بهداشت ۹۶»
سارا معصومی «اتاق عمل ۹۴»

صفحه آرا: حسین معصومی راهکانی



ارتباط با نشریه و ارسال انتقادات و پیشنهادات (در همه ی پیام رسان ها) @ftm_atsh

کانال ما در سروش
kanoon_quran

کانال ما در ایستا
kanoon_quran

کانال ما در گپ
kanoone_quran

کانال ما در بیسفون پلاس
kanoon_quran